



بسم الله الرحمن الرحيم

فرع بیست و ششم: حکم خرید و فروش جاریه و عبد معد للغناء

این مبحث را قبلاً بیان کردیم و در اینجا فقط مطرح می‌کنیم. بحث بیست و ششم این بود که حکم خرید و فروش جاریه و یا عبدی که معد للغناء است چیست؟ جاریه یا عبدی که برای آوازه‌خوانی تربیت شده است و سابق مرسوم بوده که خرید و فروش می‌شدند و خرید و فروشش هم برای همین منظور بوده است، حکم خرید و فروش این کنیز یا عبدی که مغنیه است چیست؟ این را در مباحث سابق بحث کردیم و اجمالاً این است که طبق قواعد شاید نشود بگوییم که مطلقاً اشکال دارد. اشکالی ندارد مگر احتمالاً در یک صورت؛ اما با قطع نظر از قواعد در خود این مبحث، روایاتی وارد شده مانند روایات باب ۱۶ و ۱۷ و آن روایات این خرید و فروش را تحریم کرده است.

حدود دلالت آن روایات را قبلاً بحث کردیم و لذا بحث بیست و ششم مناسب است که چکیده بحث سابق در اینجا قرار بگیرد که مجموعه کاملی باشد؛ اما تفصیلش سابق بحث شده است و لذا فقط طرح مبحث شد و ارجاع شد به همان بحثی که سابق در باب خرید و فروش جاریه مغنیه و چیزهایی از این قبیل که منافع غالب آن منافع محرمة است به خصوص که این بحث مورد ابتلا هم نیست.

بحث‌های پیچیده‌ای مانند وصف و شرط داشت و طبق قواعد به نتیجه‌ای می‌رسیدیم و روایات هم بحث دیگری بود. یکی از بحث‌ها این بود که برای چه کاری خرید و فروش می‌شود؟ آیا صرف وجود این وصف، مانع است یا وقتی که در برابرش قیمت داده شود یا وقتی که شرط شود؟ چند قسم داشت و هر کدام دارای حکمی بود.

جمع‌بندی مطالب قبل

قبل از اینکه به بحث بیست و هفتم برسیم، جمع‌بندی مطالب گذشته این است که اصوات، حالت آهنگ و ریتم ویژه‌ای دارند. این اصوات چه صوت انسانی باشند و چه صوت غیر انسانی و صوت انسانی چه مستقیم باشد و چه با آلات، اگر طرب‌انگیز و مناسب مجالس لهُو و لعب باشند حرام می‌باشند. اگر هم این اصوات شأنیت اطراب نداشته باشند حرام نیستند. از همین بحث هم معلوم شد که نمی‌شود بگوییم: موسیقی مطلقاً حرام است بلکه موسیقی غنائی حرام است یا موسیقی که حکم غنا را داشته باشد.



فرع بیست و هفتم: آلات لهو و لعب

بحث بیست و هفتم که می‌شد عنوان مستقلى به آن داد ولی ما ذیل غنا قراردادیم، همان بحث آلات لهو و لعب است. بر اساس آنچه تا به حالا بیان شد موسیقی به دلیل اینکه صرف آهنگ و ضوابط حاکم بر آن است، انواع و اقسامی دارد و به‌طور مطلق نمی‌شود گفت که موسیقی حرام است بلکه موسیقی تقسیم می‌شود به حرام و حلال؛ اما غنا به دلیل اینکه موضوع حرمت بوده و نوعی از آهنگ طرب‌انگیز است و شأنیت اطراب دارد و مناسب مجالس لهو و لعب است حرام است.

اگر آهنگی از حنجره انسانی خارج شود به این غنا گفته می‌شود. همین آهنگ با همین ویژگی‌های طرب‌انگیز و امثال این‌ها اگر از حنجره انسان صادر نشود بلکه به‌وسیله آلات ایجاد شود این هم حرام است؛ اما به کمک الغای خصوصیت.

در بحث بیست و هفتم بحث در آلات موسیقی یا آلات غنا است؛ یعنی ابزار و ادواتی که با آن صداهاى طرب‌انگیز و مناسب مجالس لهو و لعب تولید می‌شود. بعضی روی مناسب مجالس لهو تأکید می‌کنند؛ اما ترجیح ما این بود که بر طرب‌انگیزی شأنی تأکید کنیم. در فتاوا و استفتاءات گاهی هر دو قید باهم می‌آید. شاید هم در حقیقت مناسب مجالس لهو و لعب یعنی همان‌که شأنیت اطراب دارد.

در مباحث قبل گفتیم: صداهاى طرب‌انگیز یا مناسب مجالس لهو و لعب حرام است؛ چه از حنجره انسان صادر شود و چه با ابزار و ادواتی تولید شود. گاهی آوازه‌خوانی بدون استفاده از ابزار و ادوات است و گاهی با ابزار و ادوات، اصواتی تولید می‌شود بدون اینکه آوازه‌خوانی در کار باشد. گاهی هم این‌ها همراه هم می‌شوند که در بسیاری از مجالس لهو و لعب یکی می‌خواند و با ادوات و آلات هم هماهنگ می‌شود. آن‌کسی که این صدا را تولید می‌کند، یک معصیت را مستقلاً انجام می‌دهد و آن‌کسی که این آواز را می‌خواند، او هم معصیت دیگری انجام می‌دهد. مستمع هم که هر دو را می‌شنود، دو گناه مرتکب می‌شود.

حکم استفاده و ساخت و نگهداری آلات موسیقی

اگرچه اینجا دو صدا را می‌شنود ولی به‌هر حال این‌ها گاهی باهم هستند و گاهی از هم جدا می‌شوند و هر دو حرام است در صورتی‌که اطلاق شأنی در آن‌ها باشد؛ بنابراین این آلاتی که صداها را تولید می‌کنند و احیاناً موجب



اطراب هم هستند، حکم ساختن و نگهداری و استفاده این ابزار چیست؟ حکم کسی که صدا را تولید می‌کند اگر طرب شانی داشته باشد روشن است و حکم مغنی را دارد. کسی که می‌شنود حرام انجام می‌دهد و حکمش مستمع غنا است ولو اینکه اینجا از نظر لغوی کلمه غنا صدا نکند ولی قطعاً حکمش همان حکم است؛ چون این ابزار و ادوات گاهی در مسیر امر محرم قرار می‌گیرد.

آیا ساختش و نگهداری و امثال این‌ها جایز است یا خیر؟ در اینجا با دو نگاه می‌توانیم بحث را مورد توجه قرار دهیم:

۱: نگاه بر اساس قواعد اولیه.

۲: نگاه بر اساس روایات خاصه‌ای که در باب وارد شده است.

حکم آلات موسیقی بر اساس قواعد اولیه

بر اساس قواعد اولیه همان‌طوری که سابق در بحث آلات گفته شد، اگر آلات، ممحض باشند یا منفعت غالبه آن‌ها حرام باشد حرام است و اگر منفعت غالبه آن‌ها حلال باشد یا آلاتی هستند که منافع محله و محرمه یکسانی دارند، ساختن و نگهداری و خرید و فروش این‌ها همه حلال است. اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم در حقیقت پنج قسم می‌شود:

۱: آلاتی که فقط منافع حرام دارند و حتی منفعت حلال نادره هم ندارند. این خیلی روشن است که ساخت و خرید و فروش این‌ها حرام است. البته نگهداری خیلی واضح نیست.

۲: آلاتی که منفعت غالبه آن امر حرامی است و غالباً در مسیر حرام به کار می‌رود و منفعت محله آن بسیار نادر است. اینجا هم علی‌الاصول خرید و فروش حرام است. منفعت نادره هم الغاء می‌شود و حرام است؛ اما اگر فقط برای منفعت محله می‌گیرد و فقط برای آن استفاده می‌کند اینجا اختلاف است و بعضی جایز می‌دانند و بعضی جایز نمی‌دانند. مثل آلات ماهواره و امثال این‌ها.

۳: آلاتی که هم منافع محله و هم محرمه دارند. هر دو هم شیوع دارد و درجاتش ممکن است کم‌وزیاد باشد ولی همه یک حکم دارند. بسیاری از آلات و ادوات مثل چاقو و اسلحه و بنا بر احتمال قوی مثل دیش‌ها در صورتی که منافع طرفین آن علی‌السویه است. این هم علی‌القاعده مانعی ندارد و اگر کسی بخواهد بگوید: این‌ها



مانعی دارند، در این صورت عمده ادوات و آلاتی که در این عالم هست از صنایع و مسائل مختلف، بایستی ممنوعه باشند.

۴: آلاتی که منفعت محله آن غالب است.

۵: آلاتی که فقط منفعت محله دارند. این‌ها هم قطعاً جایز هستند.

انواع آلات اگر خیلی دقیق بخواهیم بگوییم پنج نوع است و اگر بخواهیم مسامحی بگوییم، سه نوع است:

۱: منفعت غالبه حرام

۲: منفعت غالبه حلال

۳: منفعت متساوی حلال و حرام.

قاعده این است که اگر آلاتی برای امر مکروهی به کار می‌رود، احتمالاً با مناسبات حکم و موضوع و ضوابط و قواعد، حکمش کراهت است؛ یعنی اگر منفعت غالبه آن به کار بردن در یک امر مکروهی باشد، قاعدتاً حفظ و نگهداری و ساخت آن‌ها حکم کراهت پیدا می‌کند. این استنباط، نوعی ملازمه عرفیه است.

حکم آلات موسیقی بر اساس کاربرد آن‌ها

تطبیق این ضابطه در بحث خودمان این است که باید دید آلات و ادوات موسیقی چگونه است؟ اگر آلات و ادواتی است که غالباً یا همیشه در مسیر موسیقی محرم به کار می‌رود یعنی ساخت و ریخت و بافت و کاربردهای درجایی است که برای امور محرم است، ساخت و خرید و فروش حرام می‌شود. نگهداری هم داستان دیگری دارد و معلوم نیست صرف آن باز حرام بشود. نگهداری را جدا بحث می‌کنیم؛ اما اگر آلات و ادواتی هم در جای حلال به کار می‌رود و هم در جای حرام، مثل طبل، ضابطه و قاعده می‌گوید: این حلال است و مانعی ندارد. البته در مقام استعمال طبعاً باید استعمال در جای حلال بشود و استعمال در جای حرام، کار حرامی است.

تشخیص موضوع با خود شخص است و اگر در خرید و فروش شک کند، این را بعداً باید بحث می‌کنیم؛ چون اینجا اعمال اصل، جای بحث دیگری دارد و آن را باید مستقل روی آن صحبت کنیم و نکات دقیقی دارد؛ بنابراین حکم آلات موسیقی این است که اگر غالباً در موارد محرم به کار می‌رود خرید و فروش اشکال دارد و اگر هر دو



طرف استفاده می‌شود اشکالی ندارد ولو کم‌وزیاد داشته باشد، آن مهم نیست بلکه منفعت محله آن، نادر کالمعدوم نباید باشد.

بنابراین طبق قاعده نمی‌شود حکم کلی داد که خرید و فروش و ساخت آلات موسیقی حرام است. باید دید منافع آن چگونه است و کاربردش چه نوع کاربردی است. این طبق قاعده است که خیلی بحث زیادی ندارد. البته جای شکش را جدا بحث می‌کنیم.

حکم استفاده از آلات موسیقی بر اساس روایات

مقام اول طبق قواعد بود که عرض کردیم. مقام دوم طبق روایات و اخبار خاصه‌ای است که در بحث وارد شده است. حدود سی روایت در بحث داریم که حدود پانزده روایت در باب صد آمده است. حدود شش روایت دیگر هم در جای دیگر وسائل آمده است. چندین روایت هم در مستدرک آمده است. باید این‌ها را بررسی کنیم و ببینیم آیا چیزی خلاف قاعده از آن استفاده می‌شود؟ یعنی در تحریم فراتر از این می‌شود از روایات استفاده کرد یا نه؟ در مقام اول مطابق قواعد می‌گفتیم: باید دید که این آلات غالباً در حرام به کار می‌رود یا نه؟ اگر غالباً در جای حرام به کار می‌رود حرام است و الا حلال می‌باشد. این را ارجاع می‌دادیم به این که کاربردش چه کاربردی است و البته ممکن است این کاربرد در طول زمان‌ها متفاوت باشد؛ مثلاً در یک زمانی طوری بوده که طبل و دغل و امثال این‌ها را در سال و ماه یک‌بار برای جنگ استفاده می‌کردند ولی غالباً در مجالس لهو و لعب و طرب به کار می‌رفته است. اگر مقام اول بود متناسب زمان هم فرق می‌کرد؛ اما در مقام دوم باید روایات را بررسی کنیم. آیا روایات، تحریم مطلق آلات موسیقی را بیان کرده است یا اینکه چیزی افزون بر آنچه ما از قواعد استفاده می‌کردیم ندارند.

آیا از روایات می‌توان تحریم مطلق آلات را برداشت کرد؟

در بادی امر انسان احتمال می‌دهد که روایات مطلقاتی دارند؛ یعنی حرمت روی خود طبل و نی و امثال این‌ها آمده است. باید دید که آیا اطلاق از این‌ها استفاده می‌شود یا خیر. در خیلی از جاها اگر روایت هم نبود، روایات در جای دیگر ضوابطی به ما می‌دهند که همان را می‌فهمیدیم ولی گاهی ضوابطی از خود روایات به دست می‌آید که



روایات خاصه آن‌ها را مقید می‌کنند. در مقام اول، قاعده نهایتاً به خود روایات برمی‌گردد یا اگر روایات هم نباشد، از سیره و فهم عقلایی که آن‌هم منتسب به دین می‌شود می‌توان فهمید.

باید دید آیا اینجا مقیدی داریم که ما را از ضابطه و قاعده کلی بیرون ببرد؟ یا اینکه تأیید و تخصیص و تضيیق در این بحث وجود ندارد و کلی، همان ارجاع به قواعد و مطابق قواعد است. مستند قاعده هم یکی همان روایت تحف العقول و امثال این‌ها بود که الآن در بحث خاصه هم آن‌ها را می‌گوییم. یکی هم قواعدی مثل «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (بقره/۱۸۸) بود. سیره عقلا و فهم عقلایی هم دلیل بودند.

نکات روایات

از یک منظر کلی چند نکته راجع به این روایات می‌توان گفت:

۱: این روایات حدود سی الی چهل روایت است.

۲: غالب این روایات ضعیف هستند و شاید بیش از سه روایت قوی نتوان پیدا کرد. یکی از آن‌ها تقریباً روی همه این مبانی صحیح است و دوتای دیگر روی بعضی از مبانی معتبر است و اگر خیلی هم موسع بگیریم چهار روایت بیشتر نمی‌شود. ولی به هر حال کثرت این روایات به گونه‌ای است که نمی‌شود به راحتی کنار گذاشته شود.

۳: این روایات چند دسته می‌شوند که خودتان بعد جدا کنید. در غالب این روایات، اشاره نهی مستقیم در آن نیست و آن دسته‌ای که در آن نهی به صیغه نهی یا ماده نهی به کار رفته ضعیف هستند. بقیه طوایف اشاره به آثار و عواقب و پیامدهای کاربرد این آلات و ادوات دارد که آن آثار و عواقب هم چند نوع است: یکی از آثار و عواقب این‌ها این است که اگر در خانه باشند انسان را بی‌غیرت می‌کنند و موجب سیطره شیطان بر انسان و آن خانه می‌شود. یا امتی که در آن‌ها این‌ها رواج داشته باشد لن؟؟؟ یا موجب نفاق می‌شود و امثال این‌ها. سه الی چهار طایفه از این‌ها اشاره به پیامدهای منفی داشتن یا کاربرد این ادوات دارد. بعضی از این روایات، دلالت بر حرمت می‌کند و بعضی هم بیش از کراهت نمی‌رساند.



تقسیم‌بندی کلی روایات

بنابراین نکته کلی که از چشم‌انداز کلی روایات به دست می‌آید این است که این‌ها را می‌توان این‌گونه تقسیم‌بندی کرد: یک دسته که در آن نهی هست و این‌ها غالباً ضعیف هستند و چند دسته هم به پیامدهایی اشاره دارند که غالباً پیامدهای واضح عذابی در آن‌ها نیست و عذاب‌های دنیوی یا پیامدهای دنیوی اخروی مادون عذاب است که در مرز بین حرمت و کراهت قرار گرفته است و سراسر است نیست که بتوان گفت: پیامدی مثل عذاب اخروی یا عذاب در قیامت دارند؛ بلکه اشاره به زمینه‌هایی می‌کند که موجب نفاق می‌شود و در آن خانه ملائکه نمی‌آیند و ملائکه از آن نفرت دارند و امثال این‌ها.

ارشادهای مطرح‌شده در روایات

ارشاد در اینجا از ارشادهای مقابل مولوی نیست؛ بلکه ارشادی است که مستلزم حکم است. همه این‌ها ارشاد به واقعیت خارجی است که ملائکه متنفر می‌شوند و شیطان می‌آید و می‌رود و انسان نفاق پیدا می‌کند. این‌ها قضایای تکوینی است. می‌گوید که واقع خارجی این‌طور است؛ اما ارشاد به این واقعیات چون به مصالح و مفاسد اشاره می‌کند و احکام تابع مصالح و مفاسد است این مستلزم یک حکمی است.

همان‌طور که قبلاً هم گفتیم، ارشادها چند نوع است:

۱: اگر ارشاد به عذاب جهنم می‌کند، حکم این حرام است.

۲: اگر ارشاد به بهشت می‌کند، حکم این اعم از وجوب است. اگر اشاره می‌کند یا خبر می‌دهد به عذابی که در مسیر احتضار تا قیامت است، مطلقاً نمی‌توانیم بگوییم که حرام است؛ بلکه باید درجه‌اش را بسنجیم. جابه‌جا فرق می‌کند. فشار قبر همیشه به خاطر کار حرام نیست؛ بلکه ممکن است به خاطر امر مکروهی باشد؛ لذا باید دقت کرد. هر چه عذاب به سمت قیامت برود دلالت بر حرمتش قوی‌تر می‌شود؛ ولی مطلقاً نمی‌شود گفت باید جابه‌جا ببینیم. در همین زمینه اگر از احتضار تا قیامت، خوبی و گشایش و فراخنایی را نشان می‌دهد، بازهم اعم از وجوب و استحباب است.

۳: اگر ارشاد به چیزهای دنیوی است که جنبه معنوی و اخروی دارد؛ یعنی بازتاب بعدی دارد؛ مثل نفاق و قساوت قلب که مال همین دنیا است ولی اثرش، بازتاب اخروی پیدا می‌کند. گفتیم که از این هم به‌صورت کلی



نمی‌توان حرمت یا وجوب استفاده کرد و باید مورد را ببینیم. علی‌القاعده بیش از جامع رجحان و مرجوحیت به دست می‌آید. این‌ها را قبلاً مطرح کردیم لذا در اینجا فهرستشان را بیان کردیم والا تمام این‌ها نیاز به درک و دقت دارد.

۴: اگر ارشاد به آثار دنیایی است و جنبه معنوی ندارد؛ مثلاً موجب زلزله می‌شود. فهم و تفسیر این آثار ذکرشده در روایات نیاز به بحث دارد و قطعاً این معاصی غیر از آثار اخروی، آثار دنیوی هم دارد. «قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينَ»^۱ کم بچگی احد الیسارین است. از این یا حکم استفاده می‌شود و یا فقط بیان یک واقعیه خارجی است. این هم یک موضوع است که گفتیم: علی‌القاعده اصل این است که حکم استفاده می‌شود. امام (علیه‌السلام) این را در مقام مولویت می‌فرمایند و ارشادشان مستلزم حکم نیست.

استفاده رجحان یا مرجوحیت از روایات

اینجا اصل حکم این است که نمی‌شود از آن وجوب یا حرمت استفاده کرد ولی رجحان و مرجوحیت را می‌توان استفاده کرد؛ بنابراین هرکدام از ارشادها یکی از این چهار نوع است و هرکدام از این چهار قسم، مثبت و منفی دارد؛ یعنی بهشت و جهنم و خوب و بدی دارد. هر قسم هم درجات و مراتب دارد. هشت قسم می‌شود که برای هر قسمی هم می‌توان اقسامی ذکر کرد. تنها قسم چهارم است که قطعاً می‌شود با قاعده کلی بگوییم: حرام است و دلالت بر حرمت می‌کند. پیامد عذاب جهنم یعنی ورود در جهنم یا اشتداد عذاب در جهنم. از این حرمت به دست می‌آید. خود این قسم چهارم هم دو قسم است.

در بقیه اقسام اصل این است که بیش از رجحان یا مرجوحیت به دست نمی‌آید و یک مؤونه زائده‌ای می‌خواهد تا در آن‌ها حکم به وجوب یا حرمت کنیم. البته همه حکم‌ها در یک درجه نیستند؛ بعضی‌ها نزدیک‌تر به وجوب می‌شوند و حرمت بعضی‌ها دورتر است.

این بحث اصولی است که در اصول بحث نشده است. در مباحث اصولی که قبلاً مطرح کردیم، ظاهراً در بحث اوامر و یکی از تنبیهات این بحث را گفتیم و هر بار که جلوتر رفتیم این پخته‌تر و جامع‌تر گفته شد. به‌هرحال جای

^۱ تحف العقول؛ ص ۲۱۴



این بحث در اصول خالی است. البته در خیلی جاها این پیامدها که گفته شد، همراه با یک امر و نهی هم است؛ لذا دیگر این بحث خیلی مفید نیست و ثمره زیادی ندارد.

ثمره هشت قسم ارشاد

ثمره این هشت قسم درجایی ظاهر می‌شود که افعَل و لا تفعل در آیه و روایت نباشد؛ چون اگر افعَل و لا تفعل باشد ظهور در وجوب و حرمت دارد و می‌تواند قرینیت پیدا کند. ممکن است مثلاً بیان آن اثر طوری باشد که دلالت امر و نهی را بر وجوب تقویت کند و ممکن است ظهوری داشته باشد که آن را از وجوب و حرمت بیندازد و در حد رجحان و استحباب و کراهت بیاورد.

روایت اول

با این دورنمایی که از مجموعه این روایات تصحیح شد وارد خواندن این روایات می‌شویم. محور بحث ما این‌هاست. اولین روایتی است که در باب دوم ابواب «ما یکتسب به» آمده، همان روایت تحف العقول است. این روایت را سابق بحث کردیم؛ لذا اینجا بحث نمی‌کنیم و فقط اشاره می‌کنیم. «ما یکتسب به» بیش از صد باب دارد که این باب دوم است. روایت این بود: «وَذَلِكَ إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ الصَّنَاعَةَ الَّتِي حَرَّمَ هِيَ كُلُّهَا الَّتِي يَجِيءُ مِنْهَا الْفُسَادُ مُحَضّاً نَظِيرَ الْبِرَابِطِ وَالْمَزَامِيرِ وَالشُّطْرَجِ وَكُلِّ مَلْهُوٍّ بِهِ». برابط، تار و تنبک و امثال این‌ها است و مزامیر، همان نی است. در ادامه می‌فرماید: «فَحَرَامٌ تَعْلِيمُهُ وَتَعَلُّمُهُ وَالْعَمَلُ بِهِ وَآخِذُ الْأَجْرِ عَلَيْهِ وَجَمِيعُ التَّقَلُّبِ فِيهِ مِنْ جَمِيعِ وُجُوهِ الْحَرَكَاتِ كُلِّهَا إِلَّا أَنْ تَكُونَ صِنَاعَةً قَدْ تَنْصَرِفُ إِلَى جِهَاتِ الصَّنَائِعِ»^۲.

بررسی سند و دلالت روایت

سند این روایت ضعیف است و دلالتش هم ولو اینکه در ابتدا برابط و مزامیر آمده است ولی بعد همین را استثنا می‌زند و می‌گوید: الا اینکه از صناعاتی باشد که «قَدْ تَنْصَرِفُ إِلَى جِهَاتِ الصَّنَائِعِ» لذا اطلاقی در آن نیست که برابط، مزمار، طبل، دغل، نی، دایره و امثال این‌ها را بگیرد. ظاهراً باید بگوییم که این منصرف به‌جایی است که

^۲ تحف العقول؛ ص ۳۳۵



استفاده حرام از آن‌ها غالب باشد؛ اما اگر در شرایطی است که استفاده حلال هم از آن وجود دارد طبعاً دیگر روایت آن را نمی‌گیرد.

در این روایت ولو اینکه چند تا از این آلات گفته شده است ولی الغای خصوصیت می‌شود و هر چه در این مسیر به کار می‌رود شامل این حکم می‌شود. نکته قابل توجه این است که اگر یکی از این‌ها در روایتی بیاید، فرقی با دیگری نمی‌کند و حکم این‌ها یکی است؛ بنابراین سند درست نیست و اطلاقش هم محل تردید است برای اینکه بربط و مزمار آمده و می‌گوید: این صناعات حرام است و بعد می‌گوید: الا صناعتی باشد که «قَدْ تَنْصَرِفُ إِلَى جِهَاتِ الصَّنَائِعِ». اگر همین‌ها هم از همین قبیل شد، بعید است که اطلاق داشته باشد.

روایت دوم

بقیه روایات در باب صد است. اولین روایت در باب صد این است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْفَقَنْدَرُ - إِذَا ضَرَبَ فِي مَنْزِلِ الرَّجُلِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالْبُرْطِ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الرَّجُلُ وَضَعَ ذَلِكَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عَضْوٍ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهِ مِنْ صَاحِبِ الْبَيْتِ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ نَفْخَةً فَلَا يَغَارُ بَعْدَهَا حَتَّى تُؤْتَى نِسَاؤُهُ فَلَا يَغَارُ»^۳.

می‌گوید: شیطانی است که به او می‌گویند: قفندر. وقتی در خانه‌ای چهل روز بربط زده شود، یعنی دایره یا طبل و مانند این‌ها و مردم بیایند و این چنین مجلسی برپا کنند، شیطان هر عضو را بر عضو او می‌گذارد و در عضو او می‌دمد. درواقع این یک تعبیر کنایی است و می‌خواهد بگوید که شیطان در همه وجود او نفوذ می‌کند و وجودش وجود شیطانی می‌شود. غیرت را از او می‌گیرد تا حدی که اگر کسی به زن‌های او تعرضی کند آن غیرت را ندارد.

اصلاً نباید از این استعجاب کرد چون شیطان در همه وجود او تأثیر واقعی می‌گذارد؛ یعنی وجود او وجود شیطانی می‌شود. با یک بار هم لا یغار نمی‌شود. در غرب وقتی معاصی از بعد رنسانس رواج پیدا کرد نتیجه‌اش این شد که زنا خیلی عادی شده است. واقعاً غیرت گرفته می‌شود. وقتی این مسیر جلو برود، بحث فردی نمی‌شود بلکه بحثی است که بعد اجتماعی پیدا می‌کند و غیرت از جامعه می‌رود.

^۳ وسائل الشیعة ج ۱۷ ص ۳۱۲



نکات آثار مطرح شده در روایات

در بسیاری از آثار دنیوی یا اخروی که در روایات گفته شده است، دنیوی هم چه مادی و چه معنوی، چند نکته باید دقت شود:

- ۱: این آثار غالباً اقتضایی هستند نه علت تامه؛ یعنی این‌ها علی‌الاصول تأثیر دارند؛ ولی در حد اقتضا است یعنی حکمتی در حد اقتضا است. معنای اقتضا این است که ممکن است عوامل مزاحم داشته باشد و یا نداشته باشد؛ لذا تأثیر تام و علیتی ندارد و نمی‌شود با این‌ها پیشگویی کرد چون عوامل مزاحم دارد. دست ما نیست تا بتوانیم بر اساس این، یک پیشگویی علمی یا اطمینانی انجام دهیم. این یک احتمال است؛ البته احتمال مرجحی است. بیش از این هیچ وقت نباید این پیامدها را مطرح کنیم. این نکته‌ای است که در روایات خیلی از اشکالات را جواب می‌دهد. استفاده از این‌ها باید استفاده به همین شکل باشد و اگر غیر از این باشد، می‌تواند آثار منفی داشته باشد.
- ۲: این آثار غالباً ناظر به حالتی است که به صورت سنت و رسم باشد و حالت اجتماعی پیدا کند. بیش از آن نمی‌توان اطمینان داشت که روایت بخواهد بگوید. از پیامد بیش از رجحان یا مرجوحیت نمی‌توان استفاده کرد.

بررسی سند و دلالت روایت دوم

بحث اول در این روایت سند آن است. از لحاظ سند کاملاً درست بوده و اتفاق نظر هم هست. «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى» که معلوم هستند و «إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ» را هم نجاشی توثیق کرده‌اند. پس روایت کاملاً معتبر است و از کافی هم نقل شده است.

در دلالت این روایت، چندین مناقشه است و نمی‌تواند بر بحث ما دلالت کند. مراد از مناقشه و اشکال در دلالت این روایت این است که در دلالتش بر بحث ما اشکال است والا روایت معتبر است و واقعاً مطلب مهم معنوی در آن هست و اینکه فرد تحت استحفاظ شیطان قرار می‌گیرد نکته مهمی است.

اشکالات دلالتی روایت

اشکال اول: اولین مناقشه این است که این روایت، کاربرد بربط و زممار را می‌گوید نه داشتن بربط و زممار. می‌گوید: «إِذَا ضُرِبَ فِي مَنْزِلِ الرَّجُلِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالْبَرْبُطِ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الرَّجَالُ وَضَعَ ذَلِكَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عَضْوٍ مِنْهُ



عَلَى مَثَلِهِ» اما اینکه این را به عنوان ادوات و آلاتی گرفته است و به عنوان اینکه چیز زیبایی است نگه می دارد و در حد دکور است، این روایت اطلاقی ندارد که آن را بگیرد و بگوید: حتی اگر استفاده هم نمی شود، این اشکال دارد. حتی اگر استفاده حرام از آن می شود باز هم این روایت نمی گوید که خرید و فروش و نگهداری آن اشکال دارد. استفاده از آن محط حرمت است نه داشتن آن؛ چه داشتن به شکلی که دارد و اصلاً استفاده حرام نمی کند و چه داشتن به نحوی که حتی استفاده حرام هم می کند. این روایت ناظر به حفظ و نگهداری و خرید و فروش آن نیست؛ بلکه می گوید: آن کار حرام است. مگر اینکه قائل به ملازمه شویم و بگوییم: چون استفاده حرام است پس خرید و فروش هم حرام است؛ ولی ما قائل به این ملازمه نیستیم و می گوییم: اگرچه این کار، مقدمه حرام است ولی مقدمه حرام، حرام نیست.

اشکال دوم: بالفرض که ما ملازمه را قبول کنیم، آیا این روایت اطلاقی دارد که شامل آنجایی شود که استفاده حلال از بربط و مزمار می شود؟ آیا این مطلق است یا آنجایی است که این کار حرام باشد؟ یا حتی اگر استفاده حلال هم دارد باز هم استفاده حرام را می گوید؟ این محل تردید است و بعید است آنجایی که استفاده حلال از آن می شود آن را بگوید. این مال شرایطی است که استفاده رایج و غالب آن حرام بوده است و در آن خانه در مسیر غنا و امر محرم به کار می رود؛ اما آنجا که حلال باشد و حلال هم متصور باشد و نادر نباشد، بعید است که آن را هم بگیرد.

اشکال سوم: این روایت پیامدی را می گوید که ملازمه این پیامد با حرمت خیلی واضح نیست؛ البته در آخر می گوییم که نمی توان به سادگی از کنار این مجموعه روایات بگذریم. ولو اینکه پیامد اخروی در این دنیا است؛ یعنی سیطره شیطان بر انسان است اما این سیطره گاهی در مکروهات هم گفته می شود. وقتی این کار زیاد انجام می شود، این اثر را دارد. البته اینجا اصراری بر این نکته سوم نداریم و ممکن است کسی بگوید که سیطره شیطان بر همه اعضای او، ملازم با نوعی حرمت است. این سومی را مطمئن نیستیم و احتمال مقابلهش هم قوی است.